

Original Article

Position of Citizenship Rights in Protection Responsibility Doctrine (R2P) and Humanitarian Interventions

Hamid Khalili Far¹, Iraj Goldoziyan^{2*}, Aboo Mohammad Asgar Khani³

1. Ph.D. Student International Law, Qeshm Branch, Islamic Azad University, Qeshm, Iran.

2. Professor Department of Law, Qeshm Branch, Islamic Azad University, Qeshm, Iran. (Corresponding Author)

Email: igoldoz@ut.ac.ir

3. Associate Professor Department of Law, Qeshm Branch, Islamic Azad University, Qeshm, Iran.

Received: 8 Dec 2018 Accepted: 6 Feb 2021

Abstract

Background and Aim: The doctrine of responsibility to protect (R2P) was proposed as a new initiative in the twenty first century by the states enjoying governance right and it is amongst the novel topics in the area of the international laws. This provision stepped into the arena for supporting the citizens' rights and limiting the autocratic states' measures. The present article aims at elaborating the role of citizenship rights from the side of the doctrine of the responsibility to protect (R2P) and humanitarian interventions.

Materials and Methods: The present descriptive-analytical research has been codified based on a library research method.

Ethical Considerations: In all the stages of this research's writing, principles like content originality and impartiality have been observed.

Findings: Considering the war atrocities during the ending years of the 21st century and the human right violations and the crimes against humanity that led to the vast breach of the international laws and the citizenship rights in regions like Rwanda and former Yugoslavia, Iraq, Syria and some others, the findings signified that the global community should be persuaded to set the ground for the enforcement of the R2P doctrine in case of the vast violation of the international and humanitarian regulations.

Conclusion: Definition of governance as the states' responsibility for protecting and supporting their citizens and limiting the domain of the autocratic states' measures like the breach of their citizens' rights through giving the priority to the concept "human" in contrast to "state" and "support" in lieu of "governance" is indicative of this doctrine's efforts for delineating a novel path in the international laws. In line with these goals, R2P doctrine was organized following two decades of endeavors by the UN and in three responsibility sections, namely prevention, reaction and reconstruction. Each of the aforesaid doctrine's three sections has been stabilized based on the documents affirmed by the UN in the form of R2P doctrine and efforts have been made for using it in the international crises like Sudan's Darfur, Libya and Syria. Based on a 2001's Canadian commission, the scale for the operationalization of R2P doctrine, as well, is massacre, ethnic cleansing, genocide and invasion. The decisions by UN's Security Council for recognizing the conditions of the doctrine's operationalization, as well, play a major role hence all the stages of this doctrine's operationalization are to be supervised by the UN.

Keywords: Responsibility Doctrine; Citizenship Rights; Humanitarian Interventions; International Regulations

Please cite this article as: Khalili Far H, Goldoziyan I, Asgar Khani AM. Position of Citizenship Rights in Protection Responsibility Doctrine (R2P) and Humanitarian Interventions. *Bioethics Journal*, Special Issue on Citizenship Rights, Autumn 2018; 331-345.

جایگاه حقوق شهروندی در دکترین مسئولیت حمایت (R2P) و مداخلات بشردوستانه

حمید خلیلی^۱، ایرج گلدوزیان^{۲*}، ابومحمد عسگرخانی^۳

۱. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران.

۲. استاد گروه حقوق، واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران. (نویسنده مسؤول) Email: igoldoz@ut.ac.ir

۳. دانشیار گروه حقوق، واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران.

دریافت: ۱۳۹۷/۹/۱۷ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۸

چکیده

زمینه و هدف: دکترین حمایت به عنوان ابتکاری جدید در قرن بیست و یک از سوی دول دارای حاکمیت مطرح گردید که از جمله مباحث جدید و نو در عرصه حقوق بین‌الملل می‌باشد، این نهاد در جهت حمایت از حقوق شهروندان و محدود نمودن اقدامات دولت‌های خودکامه پا به این عرصه نهاد. هدف ما در این مقاله تبیین نقش حقوق شهروندی از سوی دکترین مسئولیت حمایت (R2P) و مداخلات بشردوستانه می‌باشد.

مواد و روش‌ها: این مقاله به صورت توصیفی - تحلیلی و از روش کتابخانه‌ای تدوین گردیده است.

ملاحظات اخلاقی: در تمام مراحل نگارش این تحقیق با حفظ اصالت محتوا و به دور از جانبداری نگارش گردیده است.

یافته‌ها: یافته‌ها حاکی از این است که با توجه به جنایات جنگی که طی سال‌های پایانی قرن بیست و یک و نقض حقوق بشر و جنایتی که علیه بشریت رخ داد که منجر به نقض گسترده حقوق بین‌الملل و حقوق شهروندی شهروندان در آن در مناطقی، چون رواندا و یوگسلاوی سابق، عراق، سوریه... گردید، بر همین اساس جامعه جهانی را متقاعد نمود که در صورت نقض گسترده مقررات بین‌المللی و بشردوستانه زمینه را برای اجرای دکترین مسئولیت باز نماید.

نتیجه‌گیری: تعریف حاکمیت به عنوان مسئولیت دولت‌ها در حفظ و حمایت از اتباع خود و محدود کردن دامنه اقدام دولت‌های خودکامه در نقض حقوق شهروندان خود با برتری دادن به مفهوم «انسان» به جای «دولت» و «حمایت» به جای «حاکمیت» نشان‌دهنده تلاش این دکترین در ترسیم مسیری جدید در حقوق بین‌الملل است. در راستای این اهداف، دکترین مسئولیت حمایت با تلاش دو دهه‌ای سازمان ملل و در سه بخش مسئولیت پیشگیری، مسئولیت واکنش و مسئولیت بازسازی سازمان‌دهی شد. هر یک از سه قسمت دکترین ذکر شده بر اساس اسناد تأیید شده سازمان ملل در دکترین مسئولیت حمایت تثبیت شده است و تلاش شده است تا در بحران‌های بین‌المللی نظیر دارفور سودان، لیبی و سوریه به کار برده شود. میزان و معیار برای اجرا شدن دکترین مسئولیت حمایت نیز بر اساس گزارش کمیسیون کانادایی سال ۲۰۰۱ مداخله و حاکمیت دولت‌ها، عبارتست از: قتل عام، پاکسازی قومی، نسل‌کشی و تجاوز. تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل در تشخیص شرایط اجرایی شدن این دکترین نیز نقش اصلی را بر عهده دارند که تمام مراحل اجرایی شدن این دکترین را تحت نظارت سازمان ملل قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: دکترین مسئولیت؛ حقوق شهروندی؛ مداخلات بشردوستانه؛ مقررات بین‌المللی

مقدمه

نظریه «مسئولیت حمایت» قرائتی جدید از مفهوم «مداخله بشردوستانه» می‌باشد که با استناد به آن کشورها مکلفند در برابر بعضی جنایات علیه افراد و شهروندان و نقض حقوق شهروندی توسط حاکمیت در کشورهای دیگر بی‌تفاوت نبوده، بلکه واکنش متناسب و به موقع داشته باشند. در واقع مداخله بشردوستانه از چند جهت موضوعی قابل بحث و بررسی است. اولین مسأله‌ای که ضرورت مطرح کردن مفهوم مداخله بشردوستانه را مطرح کرد، عبارتست از تأثیر آن در ایجاد شدن دکترین مسئولیت حمایت. دکترین مسئولیت حمایت اصولاً ادامه خط فکری مداخله بشردوستانه در حقوق بین‌الملل است. از این جهت برای درک و فهم تئوریک و عملی دکترین مذکور فهم و درک از دکترین مداخله بشردوستانه و مبانی آن لازم به نظر می‌رسد. برای توضیح مداخله بشردوستانه با یک مفهوم بنیادین دیگری به نام حاکمیت مواجه هستیم. از یک طرف حاکمیت یک چرخش مفهومی را در حقوق بین‌الملل تجربه کرده است و تلقی از مفهوم حاکمیت نه تنها سبب ایجاد مداخله بشردوستانه در حقوق بین‌الملل است، بلکه قابلیت ایجاد دکترین مسئولیت حمایت نیز بر همین اساس قرار دارد. تعریف حاکمیت به مفهوم مسئولیت ریشه در تغییر مفهومی حاکمیت دارد. مداخله بشردوستانه نیز حاصل این چرخش مفهومی است، چرخشی که حاکمیت‌ها را در مقابل مردم خود و وجدان جامعه بشری مسؤول تلقی می‌کند. تلاش ما بر این بوده است تا در این مقاله زنجیره مفهومی از حاکمیت تا مداخله بشردوستانه و از مداخله بشردوستانه تا مسئولیت حمایت را ایجاد کنیم و ذهن خواننده محترم را متوجه این تغییرات کنیم. در ادامه تحولات مداخلات بشردوستانه را که نتیجه تغییر دربر داشت از حاکمیت است مورد موشکافی قرار دادیم و به دنبال پاسخ به این سؤال بوده‌ایم که چه عاملی سبب شکل‌گیری و هدایت جامعه حقوقی بین‌المللی به سوی مسئولیت حمایت شد؟ چه وضعی در مداخله بشردوستانه وجود داشته است.

در خصوص دکترین مسئولیت در بعد اولیه این دکترین، مسئولیت حفاظت از غیر نظامیان بر عهده دولت متبوع آنان

است، اما در جایی که دولت متبوع آنان نتواند یا تمایل نداشته باشد که مسئولیت خویش را در قبال اتباع تحت صلاحیت خویش ایفا نماید، این اجتماع بین‌المللی است که ابتکار عمل را در دست خواهد گرفت. دکترین مسئولیت حمایت که بر فاز پیشگیری، واکنش و بازسازی تأکید دارد با پیش‌بینی مجموعه این ابعاد حمایتی درصدد حمایت از غیر نظامیان و حفاظت از حقوق بین‌الملل بشردوستانه می‌باشد.

حوادث شمال آفریقا و خاورمیانه و خیزش مردمی در منطقه و به دنبال آن نحوه برخورد و اقدام جامعه بین‌المللی در حمایت یا عدم حمایت از غیر نظامیان در برابر سرکوب و رفتارهای غیر مسئولانه حکام و رهبران کشورهایی که با خیرش‌های مردمی مواجهه هستند، موجب طرح مجدد بحث مداخلات بشردوستانه در قالب دکترین مسئولیت حمایت و همچنین مبانی حقوقی آن گردیده است. مداخله نظامی ناتو در لیبی با استناد به دکترین مذکور و با هدف تغییر نظام این کشور در عوض حمایت از غیر نظامیان و همچنین تلاش برخی دول قدرتمند غربی برای تعقیب اهداف سیاسی خود در سوریه از طریق محمل قراردادن مسئولیت حمایت، موجب اعتراض بسیاری از دولت‌ها، از جمله روسیه و چین گردید و اشکالات و ایرادات دکترین را که در سال‌های ابتدایی تولد آن از سوی کشورهایی چون ایران مطرح گردید را برای افکار عمومی دنیا به ویژه حقوقدانان آشکار ساخت. تبیین این ایرادات و اشکالات به ویژه با توجه به بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و برخورد دوگانه غرب در برابر حوادث این منطق و طرح مداخله نظامی تحت پوشش این دکترین آن هم به صورت گزینشی، ضرورت انجام این تحقیق را روشن می‌سازد. سند منتشره کمیسیون که به دکترین «R2P» مشهور شد، به نوعی باز تعریف مفهوم حاکمیت دولت‌ها در قالب مسئولیت حمایت بود که توسط سازمان ملل، کشورها و آرای دیوان بین‌المللی دادگستری مورد پذیرش قرار گرفته و در سند نهایی اجلاس جهانی سال ۲۰۰۵ نیز مورد تصریح قرار گرفت، صرف نظر از عناصر سازنده نهاد مسئولیت حمایت و تقابل آن با اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها قدر متقین این است که حقوق بین‌الملل در مسیر توسعه

هدف از مطالعه با توجه به مطالعات قبلی

با عنایت به مطالعاتی که در قبل صورت گرفته در پژوهش‌های گذشته به جایگاه حقوق شهروندی در دکتترین مسؤولیت حمایت و همچنین در مداخلات بشردوستانه پرداخته نشده است که هدف ما در این تحقیق پرداختن به نواقصی‌های موجود در مطالعات قبلی و تبیین نقش حقوق شهروندی در دکتترین مسؤولیت حمایت می‌باشد.

مقایسه یافته‌های تحقیق با مطالعات مشابه

این تحقیق در تطبیق با مطالعات مشابه دارای نوآوری بوده که به مبحث نقش و جایگاه حقوق شهروندی در دکتترین مسؤولیت حمایت (R2P) و مداخلات بشردوستانه پرداخته است که هیچ‌کدام از تحقیقات مشابه به این مورد اختصاص نیافته است، یافته‌های این تحقیق این است که نقض حقوق بشر و حقوق شهروندی جامعه جهانی را ترغیب نمود که به سمت دکتترین مسؤولیت حمایت پیش بروند، علاوه بر این جنایاتی که علیه بشریت رخ داد که منجر به نقض گسترده حقوق بین‌الملل و حقوق شهروندی شهروندان در مناطقی، چون رواندا و یوگسلاوی سابق، عراق، سوریه... گردید که اهمیت ورود دکتترین مسؤولیت را بیش از پیش احساس می‌نمود. در تحقیقات گذشته صرفاً به دکتترین مسؤولیت یا به صورت جداگانه به دکتترین مسؤولیت پرداخته شده است، اما یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که ما ضمن بررسی این دو مورد به جایگاه حقوق شهروندی و در دکتترین مسؤولیت و مداخلات بشردوستانه نیز پرداخته شده است و دارای نوآوری در این زمینه نیز می‌باشد.

محدودیت‌های پژوهش

از جمله محدودیت‌های پژوهش با عنایت به سه حوزه حقوق شهروندی، دکتترین مسؤولیت و مداخلات بشردوستانه، دسترسی به منابع کتابخانه، و عدم سریع آسان به این منابع از جمله محدودیت‌های پژوهش می‌باشد.

مسؤولیت کشورها از جمله در حوزه جرائم بین‌المللی گام برمی‌دارد. موضوع چنین ملاحظاتی زمانی جدی‌تر می‌شود که با صلح و امنیت بین‌المللی نیز گره بخورد. «شورای امنیت در بیانیه سران خود در سال ۱۹۹۲ رسماً بررسی مسائل حقوق بشری را جزء اختیارات خود دانسته است، در همین بیانیه شورا تفسیر موسعی از صلاحیت خود و تعریف «تهدید صلح و امنیت بین‌الملل» ارائه و آن را محدود به جنگ و برخورد نظامی نمی‌داند. سؤالی که ما در این مقاله با آن مواجه هستیم این است که دکتترین مسؤولیت حمایت در مورد بحران‌های حقوق بین‌المللی دارفور سودان، لیبی و سوریه چگونه عمل کرده است؟ چالش‌ها و فرصت‌های این مفهوم حقوقی چیست؟ در واقع در پاسخ به این سولن می‌توان گفت که دکتترین مسؤولیت حمایت در مورد دارفور سودان، لیبی و سوریه با نوسان‌های بسیار زیاد و تحت تأثیر خواست‌های سیاسی عمل کرده است، به این دلیل با وجود مشکلات و چالش‌های پیش روی مسؤولیت حمایت، ترسیم یک چشم‌انداز روشن و همراه با موفقیت برای این دکتترین دشوار است.

اهمیت موضوع تحقیق

اهمیت و ضرورت انجام این مقاله در این است که با توجه به این‌که مدت زمان نسبتاً زیادی از طرح دکتترین «مسؤولیت حمایت» در سال ۱۹۹۹ توسط کوفی عنان دبیر کل وقت سازمان ملل متحد در پاسخ به کمیسیون توسعه هزاره نمی‌گذرد و تجربه‌های به دست‌آمده در رخدادهایی همچون رواندا به سال ۱۹۹۴ و کوزوو در سال ۱۹۹۵ و اتفاقاتی که در بعد از آن‌ها در سوریه، عراق، دارفور رخ جهانیان را بر آن داشت تا با پیش‌بینی راه حلی برای نجات نوع بشر در برابر پایمال‌شدن حقوق بشر و حقوق قانونی شهروندان و جنایاتی همچون نسل‌زدایی، جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی که توسط رهبران این کشورها صورت می‌گرفت، دکتترین مسؤولیت شکل گرفت. تا حقوق شهروندان در کشورهای دیگر نیز محترم شمرده شود.

نقاط قوت اتفاق نظر دولت‌ها در اقدام برای حمایت از حقوق شهروندان

نقطه قوت حصول اتفاق نظر میان دولت‌ها در ضرورت اقدام برای حمایت از حقوق شهروندان می‌باشد، از یکسو به خاطر تحول مفهومی امنیت بوده که نگرانی برای امنیت دولت به نگرانی برای امنیت کل جمعیت گذر کرده و با این تحول، این فکر پدید آمده که دولت نباید تنها موضوع اصلی امنیت باشد، بلکه نفع شهروندان و حقوق شهروندی آن‌ها و منافع کل بشریت باید یک موضوع اصلی امنیت قلمداد گردد. به این ترتیب، امنیت به شرطی فراگیر تبدیل می‌شود که شهروندان در سایه آن در آزادی، صلح و آسایش زندگی می‌کنند، به طور کامل در روند حکمرانی مشارکت دارند و حقوق اساسی آن‌ها مورد حمایت قرار می‌گیرد و به منابع و خدمات اولیه مورد نیاز خود، از جمله بهداشت، آموزش و دیگر حقوق شهروندی دسترسی دارند و از سوی دیگر، تغییر در مفاهیم، از مفهوم مداخله بشردوستانه به مفهوم دکترین «مسؤولیت حمایت» است (۱).

در واقع اندیشه «مسؤولیت حمایت»، مفهومی است که به مثابه پلی بین تقسیمات اجتماع بین‌المللی به نام حاکمت دولت‌ها عمل می‌کند (۲)، لذا دکترین «مسؤولیت حمایت» نقش مهمی برای تأمل درخصوص مداخلات بشردوستانه و بازسازی دولت‌ها در راستای ارزش‌نهادن به جایگاه حقوق شهروندی ایفا می‌کند. مفهوم امنیت انسانی به مثابه مبنای نظریه دکترین «مسؤولیت حمایت» برای تأمین صوری از حمایت اجتماعی در برابر خطرات و تهدیدات خارجی به عنوان روشی برای اجرای برنامه‌هایی که تأمین‌کننده نیازهای مردم است، به کار می‌رود. این مفهوم متضمن برداشتی فردی و جمعی از حقوق بشر است. امنیت انسانی درصدد حمایت از مردم در برابر انواع گوناگون تهدیدها نسبت به افراد و جوامع انسانی است و علاوه بر آن به دنبال توانمندسازی آنان می‌باشد (۳). دکترین «مسؤولیت حمایت» صرفاً ناظر به حمایت از شهروندان یک کشور در کشور دیگر نیست و همچنین تنها در جایی مورد استناد قرار نمی‌گیرد که یک جمعیت در خارج از مرزهای یک کشور مورد تدابیر حمایتی قرار می‌گیرند، بلکه

دکترین «مسؤولیت حمایت» در ارتباط با مردمی است که در داخل مرزهای یک کشور باید حمایت شوند (۴). این حمایت‌ها اکثر حقوق شهروندان آن کشور را در نظر می‌گیرد، لیکن بیشترین حمایت را می‌توان به حقوق شهروندی آنان اختصاص داد، چراکه آنان با زیر پا گذاشته شدن حقوق شهروندان آن کشور اقدام به مداخلات بشردوستانه می‌نمایند.

ارکان دکترین مسؤولیت حمایت

دبیر کل سازمان ملل متحد در گزارشی تحت عنوان «اجرای مسؤولیت حمایت» در ۱۲ ژانویه ۲۰۰۹ قائل بر آن شد که راهبرد عملیاتی کردن مسؤولیت حمایت باید بر سه رکن استوار باشد:

۱- مسؤولیت دولت‌ها در حفاظت از اتباع

«رکن اول عبارت است از مسؤولیت دولت برای حفاظت از مردم، چه اتباع خود و چه اتباع دیگر کشورها در برابر نسل‌زدایی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی، جنایات علیه بشریت، یا تحریک از نظر دبیرکل، عبارت: «ما این مسؤولیت را می‌پذیریم و مطابق آن عمل می‌کنیم» (اشاره به بندهای موارد فوق ۱۳۸ و ۳۹). سند نشست سران جهان سال ۲۰۰۵ مبنای «مسؤولیت حمایت» است. همان‌گونه که در تعریف رکن اول آورده شده است، «مسؤولیت حمایت» به چهار جنایت: ۱- نسل‌زدایی؛ ۲- جنایات علیه بشریت؛ ۳- پاکسازی قومی؛ ۴- جنایات جنگی محدود شده است (۴).

۲- کمک‌های بین‌المللی و عملیاتی‌ساختن دکترین «مسؤولیت حمایت»

رکن دوم دکترین «مسؤولیت حمایت» شامل کمک‌های بین‌المللی و عملیاتی‌ساختن این دکترین است و بان کی‌مون، دبیر کل سازمان ملل متحد در گزارش خود به ۴ شکل از کمک‌های بین‌المللی مطابق مفاد بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ سند اجلاس سران ۲۰۰۵ اشاره کرده است: «۱- ترغیب دولت‌ها به انجام مسؤولیت‌های رکن اول (بند ۱۳۸)؛ ۲- یاری‌رساندن به دولت‌ها در اجرای این مسؤولیت (بند ۱۳۸)؛ ۳- یاری‌رساندن به دولت‌ها در ساختارسازی برای حمایت (بند

۱۳۹)؛ ۴- یاری‌رساندن به دولت‌هایی که در آستانه وقوع بحران و مناقشه هستند» (بند ۱۳۹).

۳- پاسخ قاطع و به موقع

شاید بتوان مناقشه‌برانگیزترین وجه «مسئولیت حمایت» را رکن سوم آن دانست. بان‌کی‌مون، با عنایت به مفاد بند ۱۳۹ سند اجلاس سران ۲۰۰۵ به بهره‌گیری از تدابیر صلح‌آمیز و غیر صلح‌آمیز در پاسخ به وضعیتی که مقامات دولتی به وضوح در حمایت از مردم خود ناکام باشند، اشاره کرده است. او در این زمینه تنها بر این باور است که ظرفیت اقدامات در قبال تعهدات نسبت به پاسخ قاطع و به موقع در مقابل دو تعهد قبلی مذکور در بالا بیشتر است (۴).

دکترین مسئولیت حمایت از دید مبانی فلسفی حقوق

بین‌الملل

اگر بخواهیم تأثیرگذارترین فلاسفه را در شکل‌دهی به حقوق بین‌الملل را دسته‌بندی کنیم، با سه فیلسوف معرف مواجه می‌شویم. دیدگاه خوش‌بینانه اخلاق‌محور کانت، دیدگاه بدبینانه ذات‌محور هابز و دیدگاه مبتنی بر قرارداد اجتماعی کلسن از معروف‌ترین دیدگاه‌های فلسفی حال حاضر در حقوق بین‌الملل هستند که در ادامه دیدگاه هریک از این افراد را به اختصار توضیح خواهیم داد تا به درکی از جایگاه دکترین مسئولیت حمایت در این مبانی فلسفی دست یابیم.

۱- کانت و اخلاق‌گرایی

کانت به امر پیش‌بینی اعتقاد دارد و بر این باور است که ما در وجود خویش اصولی اخلاقی را نهفته داریم. وی راه رسیدن به این اصول اخلاقی را عقل می‌داند و بر این اعتقاد است که هر شخص واجد عقل به این اصول اخلاقی از پیش همراه انسان نیز می‌رسد. کانت میان عقل نظری و عقل عملی قائل به تفکیک است. عقل نظری به درک آنچه هست، می‌پردازد و عقل عملی به آنچه باید باشد، حکم می‌کند. ابزار عقل نظری حس و تجربه است و عقل عملی ذهن یا ادراکات است. پس عقل نظری مشاهدات ماست و در زمان و مکان تعریف می‌شود، اما عقل عملی در مورد این‌که چه کاری مجاز و چه کاری ممنوع است بحث می‌کند (۵). یکی از تفاوت‌های کانت و

کلسن آن است که کلسن به صلح از طریق قرارداد باور داشت انسان بدون جوهر، اما کانت معتقد بود که صلح از رهگذر طبیعت و اخلاق قابل حصول است، یعنی قرارداد می‌بندیم مشروط به این‌که ریشه در حقوق طبیعی و اخلاق آدمی داشته باشد (انسان با جوهر) (۶). کانت برای تنظیم روابط دولت‌ها در سطح بین‌المللی قائل به شش اصل مقدماتی و سه اصل پایه‌ای و محوری است. اصول مقدماتی به این ترتیب است: ۱- هیچ پیمان صلحی که در آن، به طور ضمنی دستاویزی برای جنگ در آینده باشد، معتبر نخواهد بود. وی بر این باور است که اصولاً در صورت وجود چنین شرطی، صلحی به وجود نخواهد آمد؛ ۲- هیچ کشور مستقل موجودی (خواهد کوچک و خواه بزرگ) نباید از راه وراثت، مبادله، خرید و فروش یا هبه تحت مالکیت کشوری دیگر درآید، زیرا هر کشوری اجتماعی از افراد انسانی است که هیچ کشور دیگری حق تعیین سرنوشت و استیلا بر آن را ندارد؛ ۳- ارتش‌های ثابت می‌بایست به تدریج کاملاً برچیده شوند. به عبارت دیگر رقابت‌های نظامی‌گرایانه و تسلیحاتی ممنوع می‌باشند، زیرا ارتش‌های ثابت با آمادگی مستمر خود برای جنگ، دائماً کشورها را تهدید می‌کنند و آن‌ها را برای رقابت با یکدیگر، رقابتی که هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد، بر سر شمار نظامیان برمی‌انگیزند، البته با اعتقاد کانت تقبل داوطلبانه و گاه به گاه امور نظامی از سوی شهروندان یک کشور به منظور محافظت از خود و کشورشان در برابر تجاوز بیگانگان موضوعی کاملاً متفاوت است؛ ۴- هیچ کشوری نباید به واسطه امور برون‌مرزی خویش، خود را مقروض سازد؛ ۵- هیچ کشوری حق ندارد با تمسک به زور در تشکیل یا اداره‌ی کشوری دیگر دخالت کند. در واقع این مورد پنجم به طور مشخص به اصل عدم مداخله اشاره دارد. هیچ دولتی حق دخالت در قانون اساسی یا حکومت دولت دیگر را ندارد. در نظر او حکومت‌ها اگر جمهوری باشند، جهان روی صلح خواهند دید. بر این اساس مداخله در قانون اساسی یا حکومت دولت‌های جمهوری ممنوع است و نه هر حکومتی. در نظر کانت، مداخله در براندازی یک حکومت مستبد برای تأسیس جمهوری موجه است، اما عدم مداخله باید همان زمان مبنای نظم قرار گیرد؛ ۶- هیچ دولتی نباید به هنگام جنگ با

آثار مسئولیت حمایت در تطبیق با حقوق شهروندی

آثار مسئولیت حمایت در زمان نادیده گرفتن حقوق انسانی و حقوق شهروندی شهروندان کشور دیگر نمایان می‌شود، از جمله حقوق شهروندی شهروندان که در قانون اساسی نیز اشاره شده است می‌توان به اصل برخورداری از حقوق مساوی اشاره نمود، بر اساس این اصل در کشوری ممکن است که اقلیت‌های مذهبی و یا دینی نسبت به دیگر شهروندان از حقوق مساوی برخوردار نباشند و حقوق آنان نادیده گرفته شود که دکترین مسئولیت حمایت را ترغیب می‌نماید که در این خصوص ورود نمایند تا حقوق آنان را تضمین نمایند؛ دومین مصداقی که از حقوق شهروندی می‌توان در این زمینه تعمیم داد بحث، اصل امنیت فردی می‌باشد. در واقع حق حیات و برخورداری از امنیت و آزادی در ماده سوم اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد تأکید قرار گرفته است. بنابراین در صورتی که آزادی‌های فردی شهروندان نقض گردد، این امکان وجود دارد که مکانیسم مسئولیت حمایت فعال گردد.

از جمله مصادیق دیگر حقوق شهروندی می‌توان به اصل مصونیت مسکن و آزادی در انتخاب محل سکونت حق آزادی در انتخاب محل سکونت از حقوق شهروندی محسوب می‌شود و انتخاب محل سکونت و نقل و انتقال بر اساس میل و اراده افراد علی‌الاصول انجام می‌شود. بنابراین چنانچه این اصول در زندگی شهروندان رعایت نگردد، مسئولیت حمایت را دست به کار می‌شوند.

از جمله حقوق شهروندی داشتن عقیده‌ای است که محترم است و اصل ممنوعیت تفتیش عقاید در اصل بیست و سوم تفتیش عقاید را به صراحت منع نموده است. در اصل مزبور آمده است: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌های مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد»، در این خصوص نیز امکان ورود دکترین مسئولیت وجود خواهد داشت.

مصادیق دیگر از حقوق شهروندی: آزادی‌های سیاسی و اجتماعی است که بخش مهمی از حقوق شهروندی در دولت مدرن مربوط به آزادی‌های سیاسی و اجتماعی می‌باشد آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در جهان امروز اشکال متنوعی

کشوری دیگر به خود اجازه تمسک به آن قبیل اقدامات خصمانه دهد که اعتماد دوسویه میان طرف‌های درگیر را برای صلح آینده ناممکن می‌سازد. چنین اقداماتی عبارتند از: استخدام آدم‌کش یا زهردهنده، شکستن پیمان سازش و برخی موارد دیگر (۵). در ادامه، کانت سه رکن بنیادین را در تحقق صلح پایدار، بر این پیش‌شرط‌ها می‌افزاید. این ارکان عبارتند از: ۱- قانون اساسی (ساختار مدنی) در هر کشور، می‌بایست جمهوری باشد؛ ۲- حقوق ملت‌ها می‌بایست بر شالوده فدرالیسمی از دولت‌های آزاد استوار گردد. ملت‌ها و دولت‌ها، درست همانند یک فرد انسانی که در شرایط طبیعی به سر می‌برد (شرایط استقلال از قانون بیرونی) به واسطه هم‌زیستی با ملل و دول دیگر ممکن است مورد تجاوز قرار گیرند و هر یک از آنان به منظور کسب ایمنی و اطمینان خاطر می‌توانند و باید از کشورهای دیگر بخواهد تا همراه با آنان به ساختاری شبیه به ساختار مدنی وارد شوند، یعنی همانطور که وضع طبیعی افراد جنگ است (به واسطه ذات شر انسان)، در سپهر بین‌المللی نیز همین اوضاع حاکم است، یعنی جوامع نیز در حالت عادی در وضع غیر حقانی قرار دارند. راه حل این وضعیت ایجاد یک فدراسیون است، البته فدرالیسم کانت در معنای معمول کلمه به کار نمی‌رود، یعنی واگذاری حاکمیت نیست، بلکه صرفاً اتحادی از دولت‌هاست که علیه تجاوز دولت‌های خاطی قادر به واکنش باشد. جالب توجه آنکه کانت مخالف ایجاد یک «ابر دولت» است، زیرا به باور وی این مسأله مقدمه ایجاد استبداد است؛ ۳- حق شهروندی جهان می‌بایست به معنای پذیرش جهانی بیگانگان تلقی شود. بیگانه اگر وارد کشوری شد حق ورود و اقامت موقت دارد و نباید مورد خصومت قرار گیرد. این اصل کانت ناشی از این باور است که وی جهان را شهر تمام انسان‌ها می‌داند. این مسأله می‌تواند باعث افزایش ارتباط بین انسان‌ها و در نهایت افزایش دوستی بین آن‌ها شود و حقوق بین‌الملل را نیز پایدار خواهد کرد. به باور کانت، سرعت فرآیند صلح با میزان فرهنگ‌پذیری، قانون‌گرایی و خردمندی افراد و حکومت‌ها هماهنگ است و فرآیندی پرشتاب و انقلابی نیست، بلکه آرام و تدریجی است (۷).

یافته است و قوانین اساسی کشورها نیز به آن اهتمام ویژه‌ای داشته‌اند که در صورت نقض مسؤولیت حمایت را به همراه خواهد داشت. مصادیق حقوق شهروندی بسار گسترده‌اند که در این مقاله امکان این که به تمام موارد اشاره نماییم فراهم نیست و صرفاً به چند مورد فوق بسنده نمودیم.

اما در خصوص آثار مسؤولیت، اولین اثری که مسؤولیت حمایت به همراه دارد مسؤولیت پیشگیری در خصوص دلایل ریشه‌ای و عوامل مستقیم منازعات داخلی و سایر بحران‌های ساخته بشر که حیات شهروندان و حقوق شهروندی آنان را به مخاطره می‌اندازد؛ دومین اثر مسؤولیت واکنش در پاسخ به وضعیت‌هایی که نیاز مبرم به اقداماتی مانند تحریم، تعقیب و محاکمه بین‌المللی افراد و مقامات دولتی و در موارد حاد که مداخله نظامی احساس می‌شود؛ سومین اثری که به دنبال دارد، در خصوص مسؤولیت بازسازی و به عبارتی همیاری کافی به خصوص بعد از مداخله نظامی.

برای بهبود، بازسازی، آشتی و مواجهه با دلایل منازعه که مداخله باعث توقف آن شده می‌باشد (۸).

گذار از حاکمیت مطلقه به عصر مداخله بشردوستانه با تأکید بر حفظ حقوق شهروندی

ما در این خصوص با این سؤال مواجهه می‌شویم که دکترین مسؤولیت در مداخلات بشردوستانه چه زمانی وارد می‌شوند؟ مهم‌ترین زمانی که مداخله بشردوستانه صورت می‌پذیرد، زمانی است که در کشوری حقوق بشر و حقوق شهروندی تضییع گردد. بنابراین این مداخلات، در حقوق بین‌الملل عمومی یکی از پرمناقشه‌ترین و مفاهیم در حوزه خود می‌باشد که دامنه طرفداران و مخالفان خاص خود را دارد. برای درک این مسأله که مناقشه مداخله بشردوستانه چیست و چه نظراتی نسبت به مشروعیت، دامنه، رعایت حقوق شهروندی و حقوق بشر، بازه و میزان آن وجود دارد می‌توان طیفی از نظرات و ایده‌ها را از سوی حقوق‌دانان در نظر گرفت. بنا به اولویت پژوهش و نیازی که به تعریف مفهوم مداخله بشردوستانه در فهم قوت و ضعف دکترین مسؤولیت

حمایت وجود دارد به نظر می‌رسد که توضیح عناصر، ابعاد و دیدگاه‌های مختلف در مورد این مفهوم حقوقی ضرورت دارد. فرهنگ لغت حقوق بین‌الملل مفهوم مداخله بشردوستانه را «استفاده از زور توسط یک دولت دیگری به منظور حمایت از جان و آزادی اتباع دولت دیگری که یا نمی‌توانند یا نمی‌خواهند رأساً کاری انجام دهند» (۹). معرفی کرده است، اما در تعریف این مفهوم و مشروعیت آن اختلاف نظرهای بسیار جدی وجود دارد.

اولین مسأله در فهم مفهوم مداخله بشردوستانه در این نکته است که دیدگاه‌های مختلفی هم از لحاظ حقوقی و هم از لحاظ سیاسی نسبت به مفهوم مداخله در صورت عدم رعایت حقوق شهروندی وجود دارد. در واقع دیدگاه‌های متعارض و متضاد نسبت به مفهوم مداخله در امور داخلی کشورها ناشی از برداشت‌های متفاوت از مفهوم حاکمیت در میان متفکران مختلف حقوق بین‌الملل است. در این خصوص دو دسته از متفکران را با دیدگاهی متفاوت و گاه متضاد در تعاریف از مفهوم مداخله بشردوستانه شاهد هستیم. اولین دسته از متفکران بر حصری بودن و غیر قابل خدشه بودن حاکمیت کشورها تأکید دارند که مفهوم مداخله بشردوستانه را کاملاً مفهومی جعلی و تحمیلی به حقوق بین‌الملل تلقی می‌کنند؛ دسته دوم به ایجاد تحولی در تعریف از مفهوم حاکمیت معتقد هستند و سوی مقابل گفتمان پیشین تلقی می‌شوند.

دکترین مسؤولیت تضمینی در جهت حمایت از حقوق شهروندی و حقوق بشر

«حقوق بشر و حقوق شهروندی از حقوق ذاتی و طبیعی انسان نشأت گرفته و در طول تاریخ به آن‌ها توجه خاصی شده است، اگرچه پس از گذشت بیش از نیم قرن از عمر سازمان ملل متحد، در عصری که آن را عصر تکنولوژی و ارتباطات می‌نامیم، هنوز انسان‌های بسیاری بر اثر جنگ‌های داخلی و آشوب‌های قومی، فقر و گرسنگی، خشکسالی، نبود بهداشت یا حتی ابتدایی‌ترین امکانات زندگی جان خود را از دست می‌دهند. هنوز خلأ وجود سازوکاری مشخص که بتواند خط مشی یک واکنش منطقی و معقول و در عین حال قاطع و

مؤثر را برای مقابله با بحران‌های بشری ترسیم کند، حس می‌شود. «مسئولیت حمایت» در واقع ارائه راهکاری جدید و در عین حال دقیق و برنامه‌ریزی‌شده برای این است که جایگزینی مناسب برای مفهوم چالش برانگیز «مداخله بشردوستانه» باشد، البته «مسئولیت حمایت» مفهومی کاملاً متفاوت از مداخله بشردوستانه است. مجموعه اقداماتی که به موجب این دکترین باید صورت بگیرد، شامل سه بعد مسئولیت پیشگیری، مسئولیت واکنش و مسئولیت بازسازی است. این دکترین راهبردی کاملاً بشردوستانه برای حمایت و حفاظت هرچه بیشتر از حقوق بشر و شهروندی تلقی می‌گردد. این راهبرد راه حلی مفید و کارآمد برای حکومت‌های در معرض بحران یا بحران‌زده براساس حقوق شهروندی است» (۱۰).

دکترین مخالف مداخله بشردوستانه

حقوق‌دانانی نظیر باوت، برانلی، فرانک و رادلی را می‌توان در زمره حقوق‌دانانی قرار داد که اصولاً مخالف مداخله بشردوستانه و مخدوش کردن حاکمیت کشورهای دیگر هستند. از دید این افراد مداخله بشردوستانه نمی‌تواند در قالب حقوق بین‌المللی که اصل عدم مداخله را پذیرفته است موجب از بین رفتن یا تضعیف حاکمیت کشورها شوند. این دسته از افراد به لحاظ تئوریک به مفهوم سنتی حاکمیت معتقدند و مانند دسته دوم به تحول در این مفهوم اعتقادی ندارد.

البته همین طیف از متفکران نیز شدت و ضعف خاص خود را نسبت به اظهار نظر در مورد مشروعیت مداخله بشردوستانه در شرایطی که حقوق شهروندی و حقوق بشر نادیده گرفته شده، دارند در این خصوص پروفیسور باوت به طور کلی مداخله بشردوستانه را رد می‌کند، ولی برانلی نسبت به پذیرش نظریه مذکور اظهار تردیدهای جدی می‌کند. از دید برانلی هیچ حقوق‌دان بزرگ و برجسته‌ای از این تئوری حمایت نمی‌کند و اصولاً آن را نفی می‌کنند. برانلی، حتی مداخله برای حمایت از اتباع و لزوم رعایت حقوق شهروندان را نیز غیر قانونی می‌داند. او مبنای قانونی حق مداخله را به غایت ضعیف می‌شمارد. فرانک و برادلی نیز همین مسأله را از طریق بررسی اسناد و

قطع‌نامه‌های سازمان ملل مورد بررسی و کنکاش قرار دادند و معتقدند که نه مقررات مدون حقوق بین‌الملل چنین امری را اجازه می‌دهد و نه عملکرد دولت‌ها؛ منشور ملل متحد و قطع‌نامه‌های سازمان ملل متحد، هرگز مداخله نظامی یک کشور یا گروهی از کشورها را در کشور دیگر حتی با اهداف انسانی و حقوق بشری تجویز نمی‌کند و از سوی دیگر کاربرد نیروی نظامی به منظور اجرای حقوق بشر یا پیشگیری از اعمال غیر انسانی در تاریخ عملکرد دولت‌ها تأیید نشده است، بلکه برعکس کفه خودداری دولت‌ها از آن آشکارا سنگین‌تر است (۱۱).

در سر دیگر طیف حقوق‌دانان موافق مداخله بشردوستانه و کسانی که به ظرفیت حقوق بین‌الملل در ورود به فضای داخلی کشورها در صورت نقض آشکار حقوق بشر و حقوق شهروندی، در فضای داخلی حاکمیت‌ها قرار دارند. حقوق‌دانانی نظیر روسو، مورژن، کاواری، لیلچ و رایزمن معتقدند که حقوق بین‌الملل نمی‌تواند به بهانه احترام به حاکمیت‌های مختلف در مقابل نقض‌های آشکار حقوق بین‌الملل ساکت بنشیند. از این دیدگاه حقوق بین‌الملل نماد وجدان جمعی انسان‌ها است و در برخورد با فجایع انسانی باید عکس‌العمل مناسب را از خود بروز دهد و این عکس‌العمل مطابق با فلسفه اصول و قواعد حاکم بر حقوق بین‌الملل است.

این دسته از حقوق‌دانان معمولاً با تفسیر موسع از بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد اصل مداخله را کی پذیرند و تنها در نحوه مداخله بشردوستانه و شدت و ضعف آن اختلاف ایجاد می‌کنند. در این طیف نیز افرادی نظیر رسو به دخالت بشردوستانه با ضوابط خاص معتقد است. ۱- مداخله درخواست شده و یا مبتنی بر قرارداد باشد؛ ۲- مداخله برای حمایت از اتباع صورت گیرد؛ ۳- مداخله انسانی باشد؛ ۴- مداخله مالی باشد. او سپس اضافه می‌کند که فقط در دو مورد مداخله از نظر فنون حقوقی مجاز است، ولی در سایر موارد تردید بسیار است و باید با احتیاط رفتار کرد، اما در مورد مجاز در صورت وجود عهدنامه و در صورت درخواست رسمی دولت است (۱۲).

افراد دیگری نظیر رایزمن معتقدند که مداخله بشردوستانه به صورت یک قاعده در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است و نیازی به آوردن دلیل برای پذیرش آن نیست. از دید او بند ۴ ماده ۲ منشور استفاده از زور را فقط در شرایطی که اهداف نامشروع باشد منع کرده است. رایزمن اضافه می‌کند که استفاده از زور را فقط برای اهداف نامشروع منع کرده است، مثل نقض تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت‌ها، بنابراین مداخله انسان دوستانه که ناقض تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت مورد مداخله نیست، اهداف منشور را نقض نمی‌کند و با موازین منشور مطابقت دارد. در همین طیف نیز افرادی مانند لاترپاخش پذیرش مداخله بشردوستانه را به دلیل تبدیل شدن به هنجار و استاندارد بین‌الملل مورد پذیرش قرار داده‌اند و در این خصوص بیان می‌دارند که: مجموعه‌ای از آرا و رویه تنها نشان می‌دهد که رفتار دولت با اتباعشان دارای محدودیت‌هایی است. هنگامی که دولتی با اتباعش رفتار بی‌رحمانه داشته باشد، به نحوی که وجدان بشریت را جریحه‌دار نماید، بنا به ملاحظات انسان دوستانه، از لحاظ حقوق، مداخله مجاز است (۱۰).

همانطور که مشاهده می‌شود در طیف طرفداران مداخله بشردوستانه نیز مبانی مختلفی برای مداخله وجود دارد. از طرف دیگر در طیف مخالفان حقوق بین‌الملل نیز استدلال‌ها با مبانی مختلفی مطرح می‌شوند. مسأله حائز اهمیت این است در شرایط فعلی با هر مبنا و استدلالی مداخله در کشورهای دیگر با هر دلیل و تفسیری صورت گرفته است و مصداق و موضوع این مداخله نیز اکثراً کشورهای ضعیف هستند. این یک واقعیت قابل بررسی است که دیدگاه اصلی پژوهش، یعنی مسئولیت به حمایت نیز بر آن استوار است (۱۱).

در کوران جنگ سرد و نظام دو قطبی هرد کشور شوروی و آمریکا تمایل به تقویت هنجارهای عدم مداخله داشتند تا از گسترش مداخلات قطب مقابل جلوگیری کنند و در نتیجه از سوق پیدا کردن به سمت یک جنگ تمام عیار اجتناب ورزند. تا پیش از فروپاشی نظام دو قطبی با وجود ظرفیت‌های مطروحه در سازمان ملل قرائتی که از حقوق بشردوستانه می‌شده است، به شدت سیاسی بوده است و تلاش بر این بوده

است تا از طریق تحکیم پیوندهای حقوقی ذکرشده در سازمان ملل ابتدا به ساکن از درگرفتن یک جنگ تمام‌عیار در بین قطب‌های مخالف جلوگیری شود. در این خصوص مکانیزم‌های بشردوستانه سازمان ملل به حالت تعلیق درآمده بود تا بهانه ایجاد یک جنگ جدید را فراهم نیارود. از سوی دیگر در صورت تمایل هریک از کشورهای عضو سازمان ملل برای ایجاد وضعیتی که دخالت بشردوستانه در آن شکل بگیرد، تصمیم مذکور از طریق وتوی طرف مقابل عقیم می‌ماند. تنها موارد مداخله بشردوستانه در حوزه‌های غیر حساسیت‌زا خلاصه می‌شده است. برای مثال دخالت آمریکا در پاناما در سال ۱۹۸۹ را می‌توان تصمیم آمریکا برای ورود به یکی از کشورهای جزء بلوک در سایر اسناد حقوق بین‌الملل نیز تا پیش از رایج شدن ادبیات مداخلات بشردوستانه اصل عدم مداخله قداست خاصی داشته است. در سال ۱۹۶۵ قطع‌نامه ۲۱/۳۱ تصویب شد که در آن اصل عدم مداخله تأیید و تأکید شد. در سند مذکور تصریح شد که هیچ کشوری حق دخالت در استقلال و تمامیت ارزی کشور دیگر را ندارد اصل عدم مداخله باید جاری و ساری باشد. حدود ۶ سال بعد تلاش‌های کشورهای عضو مجمع عمومی منجر به تصویب «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در زمینه روابط دوستانه و همکاری میان کشورها بر طبق منشور ملل متحد» در قالب قطع‌نامه شماره ۲۵/۲۶ در سال ۱۹۷۰ شد. این قطع‌نامه نیز مانند قطع‌نامه قبلی تأکید کرده بود که همه اشکال دخالت در شخصیت حقوقی یک کشور با عناصر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن را منع نمود در این قطع‌نامه بیان شده است که «هیچ دولت یا گروهی از دولت‌ها حق مداخله مستقیم یا غیر مستقیم بنا به هر دلیلی در امور داخلی یا خارجی هیچ دولت دیگری را ندارد، در نتیجه مداخله مسلحانه و تمامی دیگر اشکال دخالت یا تلاش برای تهدید شخصیت دولت با عناصر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن ناقض حقوق بین‌الملل است» (۱۳).

روند مفهوم‌سازی دکترین

در بخش زمینه‌های مسئولیت حمایت، به شرایط بین‌المللی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شکل‌گیری دکترین مسئولیت

مبتنی بر حمایت کشورها از اتباع خود در مقابل جنایت اصلی که وجدان جامعه بشری جهانی آن‌ها را به عنوان استانداردهای مد نظر برای شروع دکترین مسئولیت حمایت یاد کرد پرداختیم. از مجموع اوضاع و احوال پیش از شکل‌گیری دکترین مذکور درمی‌یابیم که عوامل متعددی منجر به شکل‌گیری اسناد و تلاش‌های بین‌المللی برای تحقق دکترین مسئولیت حمایت شدند، اما در بخش نهادینه‌کردن این دکترین معمولاً سازمان ملل متحد و شخص دبیر کل نقش اساسی بازی کرده است. به لحاظ مفهومی اولین بار دیپلمات و محقق سودانی و مشاور ویژه دبیر کل سازمان ملل متحد در امور نسل‌کشی فرانسیس دنگ در مقاله خود در مؤسسه بروکینگز آمریکا با عنوان «حاکمیت به عنوان مسئولیت: کنترل درگیری‌ها در آمریکا» اقدام به انتشار نظریه خود تحت عنوان مسئولیت حمایت کرد. او در این اثر خود عنوان کرد که حاکمیت تنها حق بر فرمانروایی نیست بلکه دولت‌ها مسئولیت نیز دارند و باید پاسخگو باشند. پاسخگویی دولت‌ها تنها با اعمال درست حاکمیت در حدوده سرزمینی خود می‌تواند باعث شود تا جامعه بین‌المللی نیز له آن حاکمیت احترام بگذارد (۱۴).

فرانسیس دنگ با ارائه تفسیر جدید خود از حاکمیت، معتقد به شکسته‌شدن مرزهای پیشین حاکمیت در دوران معاصر شده است و احترام به حاکمیت‌ها را تنها در چارچوب حفظ ارزش‌های جامعه بین‌المللی ضروری می‌دانسته است. کوفی عنان نیز از خط فکری مشاور خود تبعیت کرد و در مقاله‌ای که در روزنامه اکونومیست به چاپ رسید، ایده حاکمیت ملی را در صورتی درست و قابل اعتنا تلقی کرد که در آن حاکمیت فرد نیز مهم تلقی شود.

کوفی عنان در این اظهار نظر خود خاطرنشان شد که منشور سازمان ملل در واقع نمادی از تلاش‌های بین‌المللی برای آسایش و آرامش افراد است و اگر افراد نتوانند در نظام امنیت دسته‌جمعی سازمان ملل به آرامش برسند، اهداف منشور محقق نشده است. در همین زمینه کوفی عنان خاطرنشان کرد که گسترش آگاهی‌های بشری نشان می‌دهد که هدف از تعیین منشور ملل متحد به عنوان اصلی‌ترین متن

حقوقی بین‌المللی دادن آرامش و آسایش به افراد است نه آن گروهی که آزار می‌رسانند.

از توضیحات دبیر کل اسبق سازمان ملل درمی‌یابیم که نگاه و تجربه مسئولین اصلی سازمان ملل در آن زمان، مسیر تعبیر دولت‌ها به عنوان مسئولین اصلی نقض‌های فاحش حقوق بین‌الملل در مرزهای بین‌المللی تعیین‌شده آن را دنبال می‌کرد. نکات بعدی که در خط فکری ذکر شده مورد توجه قرار می‌گرفت، عبارت بود از تبعات نقض حقوق بین‌المللی که برای افراد تعیین شده بود. در این چارچوب ایده حق مداخله بین‌المللی برای دفاع از افراد در کشورهای ناقض حقوق بشر نیز مورد توجه و اعتنای مضاعف قرار گرفت. کنفرانس‌ها و هیأت‌های بعدی که در زمینه مسئولیت حمایت اقدام به نگارش متن کرده‌اند، در همین مسیر فکری قدم برداشته‌اند. اولین قدم که به لحاظ نهادین و با شرکت جمعی از کشورها در خصوص مسئولیت حمایت برگزار شد، عبارت است از تلاشی که به ابتکار دولت کانادا شکل گرفت.

کمیسئون مداخله و حاکمیت در خصوص دکترین حمایت

علی‌رغم نقش‌محوری دبیر کل و سازمان ملل در مورد تثبیت جایگاه تئوری مسئولیت حمایت، اولین تلاش برای نهادینه کردن این دکترین در کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها در کشور کانادا و در سال ۲۰۰۰ شکل گرفت. این کمیسیون درواقع پاسخی به تلاش‌های پاسخ‌نیافته در مورد مسئولیت حمایت در سال‌های قبل بوده است. از این جهت توجه دولت کانادا، که معمولاً در مسائل حقوق بشری برای خود جایگاه متفاوتی را قائل است، برانگیخت تا بانی اولین کمیسیون در مورد استانداردهای حقوق بشری مداخله نظامی شود.

این کمیسیون اولین گزارش خود را در سال ۲۰۰۱ منتشر نمود که در آن تلاش شد تا چارچوب جدیدی از رابطه حاکمیت کشورها، وضعیت حقوق بشر در آن‌ها و نحوه و میزان مداخله برای حفظ حق مردم آن کشورها برای زیستن را پی‌ریزی کند. در اصول سند مذکور در مسأله اساسی به عنوان

اصل مطرح شدند که جهت‌گیری کلی سند مزبور را توصیف می‌کند. این اصول عبارتند از:

۱- حاکمیت دولت‌ها به مثابه مسئولیت است و دولت‌ها نیز اولین مسئولین دفاع از حقوق مردم خود هستند.

۲- در نتیجه رنج مردم یک کشور از جنگ داخلی، شورش، سرکوب یا کوتاهی دولت در صورتی که دولت نمی‌خواهد یا نمی‌تواند جلوی این آسیب‌ها را بگیرد یا آن‌ها را رفع کند، اصل عدم مداخله جای خود را به مسئولیت حمایت بین‌المللی می‌دهد (۱۵).

گزارش در ادامه این اصول مبانی چهارگانه‌ای را برای مسئولیت حمایت ذکر می‌کند که عبارتست از: ۱- وظایف ذاتی که همه کشورها در نتیجه داشتن حاکمیت دارا هستند؛ ۲- مسئولیت شورای امنیت سازمان ملل تحت ماده ۲۴ سازمان ملل در مورد حفظ صلح و امنیت بین‌الملل کنوانسیون‌ها و معاهدات؛ ۳- مسئولیت خاص درخصوص حقوق بشر و حقوق انسان دوستانه بر اساس حقوق بشر بین‌المللی و داخلی؛ ۴- ارتقای عمل کردن دولت، سازمان‌های بین‌المللی و شورای امنیت سازمان ملل در مورد حمایت از حقوق انسان‌ها در سطح بین‌المللی (۱۶).

این گزارش در خصوص شرایط پیش‌نیاز برای مداخله در امور کشورهای نقض‌کننده حقوق اساسی بشر نیز اظهار نظر کرده است و چهار عامل زیر را شرایط لازم برای برخورداری از حمایت بین‌المللی عنوان می‌کند: ۱- نیت درست کشورها؛ در این خصوص سند مذکور خاطرنشان می‌کند که اولین دلیل برای مداخله در شورهای دیگر باید وجود رنج انسانی قابل توجه باشد. به این مفهوم که ابتدا نقض وسیع حقوق داخلی ثابت شود و در نهایت با عملیات چندجانبه و با حمایت افکار عمومی منطقه‌ای و داخلی مداخله صورت گیرد؛ ۲- آخرین راه حل: در گزارش تأکید شده است که استفاده از ابزار مداخله باید به عنوان آخرین راه برای برخورد با نقض حقوق بشر باشد. ابتدا استفاده از راه‌های عادی و قانونی باید و غیر نظامی باید مورد استفاده قرار گیرد و در نهایت ابزارهای نظامی بار گرفته شود؛ ۳- رعایت اصل تناسب: بر اساس این گزارش، تمام امکانات باید در تناسب با نقض حقوق بشر داخلی استفاده

شود. مدت زمان استفاده از ابزار نظامی، میزان استفاده و رابطه آن با نجات جان انسان‌هایی که مورد نقض حقوق بوده‌اند باید رعایت شود؛ ۴- احتمال موفقیت: گزارش در نهایت خاطرنشان می‌کند که وجود دریچه‌ای از موفقیت شرط لازم برای مداخله نظامی است. بر اساس گزارش مزبور نمی‌توان با وجود احتمال بالای شکست یا بدتر شدن وضعیت نسبت به حالت قبل به مداخله نظامی در کشورهای نقض‌کننده پرداخت (۱۵).

در مجموع به نظر می‌رسد که گزارش سال ۲۰۰۱ در خصوص مسئولیت حمایت تأثیرات مختلفی داشته‌اند که آقای گرس او انس در سال ۲۰۰۸ و در مؤسسه بروکینگز آن‌ها را این‌گونه برشمرده‌اند:

۱- شناسایی حق مداخله بشردوستانه در صورت نقض مسئولیت دولت در حمایت از شهروندان خود در صورت وقوع نقض حقوق بنیادین آن‌ها. از دید کمیسیون حقوق بنیادینی که در صورت نقض آن‌ها حمایت بین‌المللی می‌تواند صورت پذیرد، عبارت است از: قتل عام، پاکسازی قومی، نسل‌کشی، تجاوز و جنایات سازمان‌یافته دیگر. در آرای کمیسیون مذکور، در صورت نقض حقوق افراد، جامعه بین‌المللی علاوه بر حمایت از افراد در سطح پیشگیری توان مداخله نظامی هم پیدا خواهد کرد.

۲- تغییر مفهوم حاکمیت از کنترل به مسئولیت: حمایت از افراد تحت حاکمیت یک کشور نکته‌ای است که مبنای تغییر ایجادشدن در دکترین مسئولیت حمایت را تشکیل می‌دهد. این مسأله نه‌تنها برای افراد می‌تواند نویددهنده دولتی حمایت‌گر خواهد بود، بلکه دولت‌ها را نیز در صورت تعهد داشتن به مسئولیت ناشی از حاکمیتشان مصون از مداخلات خارجی می‌کند.

نتیجه‌گیری

مسئولیت حمایت یکی از بحث‌برانگیز و پرمناقشه‌ترین مسائل در دهه اخیر بوده است و هواداران و مخالفان سرسخت خود را در همه حوزه‌های تفویک دارد. مسأله‌ای که در دکترین مسئولیت حمایت بیش از سایر مسائل از اهمیت برخوردار است، دریافت درست از تحولاتی است که منجر به

شکل‌گیری دکترین مسئولیت حمایت به حالت کنونی شده است. این ایده در دوران مدرن با تحولاتی همراه شد که چهره حاکمیت را تا حدود زیادی عوض کرد. عواملی نظیر جهانی شدن، حقوق بین‌الملل و حقوق بشر در محدود جلوه‌نمودن حاکمیت، طی نیم قرن اخیر نقش به سزایی ایفا کردند. این تحولات تا جایی ایده حاکمیت مطلقه و غیر قابل نفوذ هر دولت در روابط بین‌الملل را که در اسناد بین‌المللی مبنای سیستم امنیت دسته‌جمعی منشور ملل متحد مبنای قرار گرفت را با تغییر مواجه کرد که در نهایت تئوری مداخله بشردوستانه از خاکسترهای تئوری جنگ عادلانه قرون وسطا سر برآورد. حاکمیت دیگر به مانند قبل، غیر قابل نفوذ نبود و این سابقه که به دلایل بشردوستانه به کشورهای مختلف حمله شود به وجود آمد، اما بیشتر اساس و بنیان سیاسی داشت. اساس و بنیان سیاسی مداخله بشردوستانه موجب شد تا در خلال جنگ سرد هریک از ابرقدرت‌های شرق و غرب برای خود این حق را قائل شوند تا در مناطق اقماری خود مداخله کنند و این مداخله را بر مبنای مداخله بشردوستانه توجیه کنند. همانطور که در پژوهش صورت گرفته، موارد مختلف مداخلات بشردوستانه از سومالی و رواندا و بوسنی گرفته تا کوزوو و عراق مورد بررسی قرار گرفت و مشخص شد که مداخلات بشردوستانه در فضای بعد جنگ رونق گرفت و دکترین حمایت شکل گرفتند، اما این دکترین نیز مانند سایر تئوری‌های بشری با انتقاداتی مواجه شد. انتقاداتی که در بسیاری از موارد مربوط به خود دکترین بوده است و اصول و مبانی فکری آن را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. در این گروه از انتقادات طرفداران حاکمیت دولت‌ها، متفکران پسا استعمارگرا و بسیاری از حقوق‌دانان وجود دارند. این دسته از نقادان، ضمن نقد اصول و مبانی دکترین مسئولیت حمایت از آن به عنوان تلاش جهانی برای حفظ حقوق اولیه انسان‌ها در برابر چهار جرم نسل‌کشی، پاکسازی قومی، جنایت علیه بشریت و جنایت جنگی حمایت می‌کنند، ولی در ماهیت آن و روش‌های اجرای آن انتقاداتی را وارد می‌دانند.

در سطح بعد منتقدین ارکان اجرایی مسئولیت حمایت را با تردیدهایی جدی مواجه کردند. از دید این دسته از

متفکران، سه جنبه پیشگیری، واکنش و بازسازی مسئولیت حمایت با انتقادات حقوقی زیادی مواجه است که باعث کم‌شدن اعتبار حقوقی این دکترین می‌شود. این متفکرین در سه مورد اصلی دکترین مسئولیت حمایت معتقدند که در سودان، عراق، دافور، لیبی و سوریه ارکان اجرایی مسئولیت حمایت با مشکلات بسیار زیادی مواجه بوده است. از این رو نقدهایی که در پژوهش وارد شد، به دکترین مسئولیت حمایت وارد است. از سوی دیگر بررسی موارد سه‌گانه پژوهش از مسئولیت حمایت منجر به شکل‌گیری منظومه‌ای از اطلاعات شده است که در همه آن‌ها مسئولیت حمایت در یک یا دو رکن از ارکان اجرایی‌اش با نقص‌های جدی رو به رو بوده است. مسئولیت پیشگیری، واکنش و بازسازی در مورد سودان، مسئولیت پیشگیری و بازسازی در مورد لیبی و مسئولیت پیشگیری در مورد سوریه از این دست نقدها هستند. در نهایت در پاسخ به این دسته از نقدهای مسئولیت به حمایت، جامعه جهانی با پیشنهاد جدیدی از سوی کشور برزیل و با حمایت تعداد بسیار زیادی از کشورهای در حال توسعه و اعضای غیر غربی دائم شورای امنیت رو به رو شد، به نام مسئولیت توأم با حمایت دکترین مزبور همانطور که در متن توضیح داده شد، دست به تعدیل مسئولیت حمایت در زمینه مجوزدادن اقدامات نظامی به نفع حاکمیت‌های مستقل زد و فصل جدیدی از مناسبات حقوقی، در زمینه حمایت از شهروندان توسط جامعه جهانی را گشود.

سؤالی که ما در این مقاله با آن رو به رو بودیم، این بود که چه عاملی باعث شد که جامعه جهانی به سمت دکترین حمایت پیش برود؟ حوادث شمال آفریقا و خاورمیانه و خیزش مردمی در منطقه و به دنبال آن نحوه برخورد و اقدام جامعه بین‌المللی در حمایت یا عدم حمایت از غیر نظامیان در برابر سرکوب و رفتارهای غیر مسئولانه حکام و رهبران کشورهایی که با خیزش‌های مردمی مواجه هستند، موجب طرح مجدد بحث مداخلات بشردوستانه در قالب دکترین مسئولیت حمایت و همچنین مبانی حقوقی آن گردیده است. مداخله نظامی ناتو در لیبی با استناد به دکترین مذکور و با هدف تغییر نظام این کشور، در عوض حمایت از غیر نظامیان و

همچنین تلاش برخی دول قدرتمند غربی برای تعقیب اهداف سیاسی خود در سوریه از طریق محمل قراردادن مسئولیت حمایت از این نوع دلایل توجیهی ورود دکترین مسئولیت به این حوزه می‌باشد. بنابراین با آنچه که در این قسمت جمع‌بندی شد، فرضیه ما نیز به اثبات رسید. هدف ما در این تحقیق پرداختن به نواقصی‌های موجود در مطالعات قبلی و تبیین نقش حقوق شهروندی در دکترین مسئولیت حمایت بود که این نیز محقق گردید.

References

1. Cronin B. International Legal Consensus and the control of Excess state violence. *11 Global Governance* 2005; 15(3): 311-330.
2. Hurd I. Legitimacy and Authority International politics, International organization. Berlin: Law Publishing Company; 2016. p.404.
3. Hammer M, Leonard A. Foucauldian Approach to international law. Burlington: Ashgate Publishing Company; 2019. p.7-20.
4. Evans G. The Responsibility to protect: Ending Mass Atrocity Crimes Once and for All. Washington: Brooking Institution Press; 2017. p.168.
5. Javid MJ. Critique of the Philosophical Foundations of Human Rights. Tehran: Foroozeh Publications; 2016. p.47.
6. Watson A. The Evolution of International Society: A Comparative Historical Analysis. London: Routledge; 2019. p.24.
7. Alam A. History of Western Political Philosophy, New Age and Middle Ages. Tehran: Ministry of Foreign Affairs; 1998. p.46.
8. Doaago HU, Hashemi SM. The Position of Dignified Citizenship Rights in the Doctrine of Liability for Protection in the Light of International Law. *Journal: Ethical Research* 2019; 36(4): 83-106.
9. Marjanovic M. Is Humanitarian War the Exception Mises Institute IT. London: Murray, W. Geographies of Globalization; 2011. p.37.
10. Habibollahzadeh T, Mir Lohi SMH. A Study of the Legitimacy of the Responsibility of Protection in Islam. *Quarterly Journal of Islamic Human Rights Studies* 2015; 3(7): 33-52.
11. Ghorbannia N. The Relationship between Human Rights and Friendly Rights. Ph.D. Thesis. Tehran: University of Tehran, Faculty of Law and Political Science; 2017. p.18.
12. Safaei SH. Intervention in the internal affairs of other countries from the perspective of international law. *Legal Journal* 1988; 9(4): 5-40.
13. Abbasi Ashqali M. Humanitarian Interventions and the Principle of Non-Intervention. *Political-Economic Information* 2001; 5(10): 169-170.
14. Sadeghi D. International Responsibility of Support and Sovereignty of Governments. *Journal of International Relations Studies* 2013; 4(22): 133-155.
15. Legal consequence of the Construction of a wall in the occupied Palestinian territory ICJ Reports, *Advisory Opinion* 2004; 10(88): 155-156.